

# از تذکرات بزرگان دین درس بگیریم



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد از حمد و ثنای خداوند سبحان و صلوات و درود بر سید انبیاء محمد مصطفی

و ال طاهرینش

خداوند در قران می فرماید: لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن  
كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا

(احزاب ایه 21)

یقیناً برای شما در [روش و رفتار] پیامبر خدا الگوی نیکویی است برای  
کسی که همواره به خدا و روز قیامت امید دارد؛ و خدا را بسیار یاد می  
کند.

امیر مؤمنان(ع) در نهج البلاغه می فرماید: «الا و ان لكل مأموم اماما

یقتدی به و يستضيء بنور علمه

آگاه باشید که هر رهروی رهبری دارد که پیرو اوست و از نور دانش او

روشنی و فروغ می گیرد...

پیامبر خدا(ص) و امامان معصوم(ع) الگو هستند. و ما می توانیم در مسائل

زندگی با پیروی از رفتار این حضرات در مسیر درست حرکت کنیم.

در این کتاب به بعضی از تذکرات معصومین علیهم السلام به افرادی که

گاه مقام بالایی در بین اصحاب یا بین علماء داشتند اشاره شده است

تذکراتی که ما می توانیم آنها را رعایت کنیم تا اعمال ما مورد رضایت

حجت های الهی قرار گیرد.

این تذکرات گاه در عالم رویا بوده و این نشاندهنده شاهد بودن پیامبر

خدا و امامان بر اعمال ما است.

(1) یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا

خدا پیغمبر را «شاهد امت» نامیده است، شاهدهی که در دنیا تحمل

شهادت می کند و در آخرت ادای شهادت، یعنی او حاضر و ناظر به

افعال و اعمال امت است. همین طور که ما می گوییم ملکین رقیب و عتید

ناظر و شاهد اعمال ما هستند، همیشه پیغمبر یک امت شاهد و ناظر بر

اعمال امت است و امام هم شاهد امت است.

و این مساله شاهد بودن معصومین (ع) باعث بشود که ما بیشتر مواظب

اعمالمان باشیم

در این کتاب مطالب جذاب و مفیدی است که انشالله بتوانیم از آنها درس بگیریم.

تابستان 1404. کرمانشاه

## تذکر رسول خدا(ص) به علامه مجلسی

مرحوم مجلسی(ره) در دهه عاشورا در عالی قاپو در حضور شاه از هیئات  
عزاداران پذیرایی می کرده و خوش آمد می گفته

روز عاشورا می بینند که مرحوم مجلسی(رحمه الله تعالی) نیامد، خود شاه  
عهده دار پذیرایی می شود و یکایک هیئات می آمدند تا هیئت حمالها  
وارد می شود

شاه می بیند مرحوم مجلسی(رحمه الله تعالی) با لباس سیاه بلند در میان  
آنها مشغول سینه زدن است

شاه فردا با جمعی به منزل مرحوم مجلسی می رود، جهتش را می پرسد  
می گوید: روز تاسوعا که مشغول پذیرایی و خوش آمد گفتن بودم دسته  
حمالها که وارد شد در میان آنها یک حمال پیرمرد قوز داری بود که  
وقتی سینه می زد خیلی قیافه مضحکی پیدا می کرد

من بی اختیار تبسمی کردم.

شب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را در خواب دیدم سلام کردم،  
حضرت عنایت فرمودند تعجب کردم و خود را معرفی کردم.

فرمودند: چرا امروز به سینه زن حسین من تبسم کردی؟

عرض کردم آقا عمدی نبود.

فرمودند: اگر عمدی خندیده بودی که حسابت پاک بود.

برای جبران کار امروزت فردا برو در دسته حاملها و سینه بزن...

## تذکر پیامبر خدا به اخوند کاشی...

### امشب چرا خوابت برده

یک روز طلبه ها به مناسبت عیدالزهراء طلبه ها جشنی گرفته بودند و از  
آخوند کاشی هم دعوت می کنند که در آن جشن شرکت کنند. ایشان  
هم تشریف می آورند و تا دیروقت مشغول در مراسم تشریف داشتند  
آنگونه که برای نماز شب آقا خوابشان می برد، و برای صبح از خواب  
بیدار می شوند. دوباره «هفده ربیع الاول» طلبه ها جشن می گیرند و  
آخوند را دعوت می کنند که تشریف بیاورند و این بار هم ایشان  
خوابشان می برد. شب در خواب حضرت رسول صلی الله علیه و آله را  
می بینند و حضرت می فرمایند: ما دفعه قبل که نماز شبت ترک شد به  
خاطر شادی قلب دخترم «زهرا سلام الله علیها» تو را بخشیدیم. ولی  
امشب چرا خوابت برده بلند شو نماز شبت را بخوان

## تذکر امیرالمومنین(ع) به عثمان بن حنیف

نامه ای از آن حضرت (ع) به عثمان بن حنیف که استاندار بصره بود، وقتی که شنید به مهمانی قومی از مردم بصره دعوت شده و به آنجا رفته است

اما بعد. ای پسر حنیف به من خبر رسیده که مردی از جوانان بصره تو را به مهمانی فرا خوانده و تو نیز بدانجا شتافته ای. سفره ای رنگین برایت افکنده و کاسه ها پیشت نهاده

هرگز نمی پنداشتم که تو دعوت مردمی را اجابت کنی که بینوایان را از در می رانند و توانگران را بر سفره می نشانند. (نامه 45 نهج البلاغه)

تذکر امیرالمومنین(ع) به کسی که در مجلسی بود که غیبت سلمان را می کردند

روزی عقربی یکی از دوستان امیرالمومنین علیه السلام را نیش زد و  
سریعا نزد امیرالمومنین علیه السلام آمد  
حضرت به او فرمود: بر اثر این نیش نمی میری برو. او رفت و پس از  
مدتی آمد و عرض کرد  
یا امیرالمومنین بر اثر آن نیش عقرب دو ماه زجر کشیدم  
حضرت به او فرمود: میدانی آن عقرب چرا تو را نیش زد؟  
عرض کرد خیر حضرت فرمودند  
چون یک بار در حضور تو سلمان را به خاطر دوستی ما مسخره کردند و  
تو هیچ نگفتی و از سلمان دفاع نکردی این نیش عقرب به خاطر آن  
است.  
نیش و کنایه زدن به محبین و موالیان حضرات معصومین(علیهم السلام)  
اینقدر مهم و حساس است. دفاع نکردن از سلمان این عقوبت را  
داشت<sup>۱</sup>

---

مستدرک الوسایل ج ۱۲<sup>۱</sup>

## چرا سرش شکست؟

عبدالله بن یحیی بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد، صندلی (کرسی) در برابر آن حضرت بود، حضرت امر فرمود که بر آن کرسی بنشیند؛ عبدالله نشست، چیزی نگذشت که چیزی بر سرش افتاد و سرش شکست و خون جاری گشت.

حضرت امر فرمود آب آوردند و خون سرش را شستشو داد و فرمود: نزدیک شو به من؛ آنگاه دست بر شکاف سرش گذارد، در حالی که عبدالله سخت بی تاب می کرد، جراحات سر را به هم آورد و بهبود پذیرفت، گویا شکستگی پدید نگشته بود؛ پس از آن فرمود: «ای عبدالله! سپاس خدایی را که قرار داد گرفتاریها را کفاره گناهان پیروان ما در دنیا، تا در فرمان بردن حق، سالم بمانند و سزاوار مزد و اجر شوند.»

عبدالله عرض کرد: «ای امیرالمؤمنین علیه السلام! مجازات گناهان ما فقط در دنیاست؟» حضرت فرمود: «آری؛ مگر نشنیده‌ای گفته پیامبر صلی الله

علیه و آله و سلم را که فرمود: «الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر»: دنیا  
« زندان مؤمن و بهشت کافر است

خداوند پیروان ما را در دنیا از گناهانشان پاکیزه گرداند به وسیله  
مصائب و ناراحتیها و به عفو خود، چنانکه می فرماید: «ما أصابكم من  
مصيبة فبما كسبت أيدكم و يعفو عن كثير»: آنچه مصیبت می بینید از  
. [کردار خود شماست، و بسیاری از آن بخشش می کند. 1]

آن گاه پیروان ما به قیامت وارد شوند و طاعتهای آنان را زیاد کند و لکن  
دشمنان ما را خداوند در دنیا جزاء دهد به طاعتشان گرچه وزنی ندارد،  
زیرا طاعتشان اخلاص ندارد و چون وارد قیامت شوند، سنگینی گناهان و  
کینه هایشان به محمد و آل محمد و یاران واقعی آنان، بر شانه آنهاست و  
(در آتش فرو روند).

عبدالله عرض کرد: «ای امیرالمؤمنین علیه السلام استفاده کردم و به من  
آموختی، اگر به من می فرمودید که چه گناهی سبب محنت مجلس شد،  
«بسیار نیکو بود که دیگر مرتکب نشوم؟»

حضرت فرمود: «هنگام نشستن، بسم الله نگفتی، این مصیبت کفاره گناهت گشت؛ مگر نمی‌دانی که پیامبر از جانب خداوند مرا حدیث کرد که خداوند فرماید: هر کاری که در آن بسم الله گفته نشود، آن کار «ناتمام خواهد ماند».

عبدالله عرض کرد: «پدر و مادرم فدای شما! دیگر بسم الله را ترک نمی‌کنم». حضرت فرمود: «پس تو سعادت‌مند خواهی گشت!» عبدالله عرض کرد: «تفسیر بسم الله چیست؟» حضرت فرمود: «بنده چون بخواهد شروع در کاری کند می‌گوید: بسم الله، یعنی من به نام این اسم، این کار را انجام دهم، پس در هر کاری که به بسم الله ابتداء کند آن [عمل مبارک خواهد بود]». [2]

پی نوشت ها

شوری 30 (1)

فسیر البرهان ج 1 ص 45 نمونه معارف اسلام، ج 2\_ داستان‌هایی از زندگانی حضرت علی علیه السلام، ص 208 (2)

## تذکر حضرت زهراء (س) به وصال شیرازی

وصال شیرازی، شاعر محبّ اهل بیت علیهم السلام که مرثیه گوی امام حسین (ع) بود شب خواب حضرت زهرا سلام الله علیها را دید و با وجود این که به حضرت (س) سلام کرد حضرت زهرا (س) خیلی به او اعتنا نکردند. برایش سوال بود که چرا حضرت زهرا (س) به او اعتنا نکرد و طاقت نیاورد و گفت: خانم جان! من مرثیه گوی حسین و روضه خوان پسر شما هستم. چرا به من اعتنا نکردید؟

حضرت زهرا (س) فرمودند: وصال مگر حسن فرزند من نیست؟! چرا برای او چیزی نمی گویی؟

گفتم: خانم چه بگویم؟! شعری تا حالا برای امام حسن علیهم السلام نداشته ام و چه بگویم؟

حضرت زهرا (س) فرمودند: وصال! این را بگو: از تاب رفت و طشت  
...طلب کرد و ناله کرد

این مصراع را حضرت زهرا (س) به وصال شیرازی گفتند و این شاعر از  
خواب که بیدار شد دنباله شعر را سرود و مطلع این شعر از خانم  
:حضرت زهرا (س) بود و ادامه شان این بود

از تاب رفت و طشت طلب کرد و ناله کرد

آن طشت را ز خون جگر باغ لاله کرد

خونی که خورد در همه عمر، از گلو بریخت

دل را تهی ز خون دل چند ساله کرد

نتوان نوشت قصه درد و مصیبتش

ور می‌توان ز غصه هزاران رساله کرد

زینب درید معجر و آه از جگر کشید

کلثوم زد به سینه و از درد ناله کرد

هر خواهری که بود روان کرد سیل خون

هر دختری که بود پریشان کُلاله کرد

یا رب به اهل بیت ندانم چه سان گذشت

آن روز شد عیان که رسول از جهان گذشت

## تذکر امام باقر (ع) به ابابصیر...

الخرائج و الجرائح - به نقل از ابو بصیر :- در کوفه به زنی قرآن می  
آموختم. در این بین با او در موردی شوخی کردم. هنگامی که نزد امام  
باقر(ع) رفتم، مرا نکوهش کرد و فرمود: «کسی که در خلوت، مرتکب  
«گناه می شود، خداوند به او اعتنا نمی کند. به آن زن، چه گفتی؟  
چهره ام را از روی شرم پوشاندم و توبه کردم. امام باقر(ع) فرمود:  
«دیگر تکرار نکن».

## تذکر امام صادق(ع) به ابامهزم

براهیم بن مهزم می گوید: روزی در مدینه از نزد امام صادق علیه السلام بیرون آمدم و به خانه ام رفتم. در آن هنگام مادرم با من زندگی می کرد. در خانه، به خاطر موضوعی با مادرم مجادله کرده و سخنان درشت و تنیدی به وی گفتم. فردای آن روز بعد از ادای نماز صبح، دوباره به محضر امام صادق علیه السلام مشرف شدم. هنگام ورود بدون آنکه حرفی زده باشم، امام با عتاب به من فرمود: «یا ابا مهزم ما لک و لخالده اغلظت فی کلامها البارحة اما علمت ان بطنها منزل قد سکنته و ان حجرها مهد قد غمرته و ثدیها وعاء قد شربته... فلا تغلظ لها؛ ای پدر مهزم! تو با خالده (نام مادر مهزم) چه کردی؟ آیا در سخن دیشب او درشتی کردی؟ آیا نمی دانی شکم او مدت‌ها منزل و آغوشش گهواره و سینه اش «ظرف غذای تو بوده است؟... دیگر با او درشتی مکن»

## تذکر امام موسی کاظم(ع) به علی بن یقظین

علی بن یقظین، سال 142 هجری در کوفه متولد شد و در آن شهر نشو و نما کرد، یک بار در روزگار کودکی با برادرش «عبید» و مادر و پدرش که به خاطر طرفداری از بنی عباس فراری و مخفی بودند، در مدینه به حضور امام صادق(ع) رسید و آن حضرت در حق آنان دعای خیر کرد. (منتهی الامال، جلد 2، صفحه 274) علی در کوفه به خاطر فروش داروهای گیاهی و مواد خوراکی از قبیل دارچین، فلفل و...، شغل پردرآمدی داشت و در عین حال در حکومت بنیعباس صاحب منصب بود، به سبب این دارایی زیاد و اعتبار اجتماعی، میتوانست پناهگاه و مدد رسان بزرگی برای شیعیان اهل بیت(ع) باشد و آزارها و اذیتهای حکومت بنی عباس را از آنان دفع نماید و نیازهای مادی آنان را تأمین کند.

افزون بر اینها، علی بن یقظین از نظر علمی مقامی بلند داشت و کتابهایی نوشته بود. (جامع الرواة، جلد 1، صفحه 609، حیاة الامام موسی بن جعفر(ع)، جلد 2، صفحه 291) این مطلب و صحابی امام صادق(ع) و امام

موسی بن جعفر (ع) بودن، او را مورد وثوق آن امامان (ع) و اهل ایمان قرار داده بود، به طوری که افراد از او معارف و احکام دین را فرا میگرفتند، علی بن یقین از لحاظ مال و ثروت و اعتبار اجتماعی وضع شایسته‌ای داشت و نیازی به پذیرش وزارت هارون الرشید نداشت، بلکه طبق شواهد، این هارون الرشید بود که به خاطر وزنه اجتماعی و کسب اعتبار از وجهه علی بن یقین، به وی پست وزارت را پیشنهاد داد و بر این کار اصرار کرد، وقتی او از امام موسی بن جعفر (ع) در مورد مشروعیت عمل خود سؤال کرد، امام به طور مشروط فرمود: اگر چاره‌ای جز قبول نداری، باید از اموال شیعیان مواظبت نمایی (از دست درازی ناهلان بر آن جلوگیری کنی و آن را به دست اهلش برسانی). علی هم این شرط را پذیرفت، اموال شیعیان غنی را آشکارا دریافت کرد و پنهانی به امام (ع) رساند تا ایشان آنها را میان نیازمندان تقسیم و از این طریق، بنیه مالی و نیازهای اقتصادی شیعیان اهل بیت (ع) را تأمین کنند.

مقام معنوی و خدمت رسانی و کارگشایی برای شیعیان خاندان پیامبر (ص) به جایی رسیده بود که امام موسی بن جعفر (ع)، برایش دعا میکرد و سلام میرسانید و وقتی او خواست از منصب وزارت کناره‌گیری

کند، امام او را از این کار باز داشت و فرمود: این کار را نکن؛ زیرا ما بسیار دوست داریم و وجود تو مآیه عزت برادرانت می باشد، امید است خداوند به وسیله تو کمبودی را جبران و شعله دشمنیهای مخالفان بر ضد اولیای الهی را خاموش نماید. ای علی. کفاره منصب در دربار حکومت ناصالح، نیکی با برادران شیعهات می باشد... (بهجة الآمال جلد 5، صفحه 555، حیاة الامام موسی بن جعفر (ع)، جلد 2، صفحه 285) امام موسی بن جعفر (ع) درباره این مرد بزرگ فرموده است: من ضمانت کرده ام که آتش دوزخ هرگز به بدن علی بن یقظین نرسد. (بحار الانوار، جلد 48، صفحه 136، جلد 72، صفحه 311، جلد 69 و صفحه 350)

اما برای علی بن یقظین با آن همه درجات ایمانی و علمی و موقعیت بزرگ اجتماعی و توفیق خدمت رسانی به دین و شیعیان، غفلت و لغزشی دردناک، بس تکاندهنده و آموزنده رخ داد.

ابراهیم ساربان « اهل کوفه است، برای او مشکلی پیش آمد که راه « بازگشایی آن را به دست وزیر میدید. او که به یاد خاطرات خوش، ایمان پر آوازه، مقام علمی و روح خدمتگزاری علی بن یقظین در کوفه افتاده

بود، بر مرکب خویش سوار شد، راه طولانی کوفه تا بغداد را با امیدواری پیش گرفت و پس از پیمودن فرسنگها راه و تحمل خستگی و رنج روزها به بغداد رسید تا مشککش را به دست همشهری گذشته و وزیر کنونی دربار هارون الرشید حل کند، اما موقعیت دربار پر جلوه قدرت مداری، چنان علی بن یقین را در غفلت فروبرده بود که وی ابراهیم ساربان را به حضور نپذیرفت و به این ترتیب، مانع تراشی وزیر، سبب آزردهی خاطر و رنجیدگی یک ساربان مؤمن ژندهپوش و حل نشدن مشکل و باقی ماندن حاجت او شد.

ابراهیم، با دلی غمگین و چشمانی اشکبار، مایوسانه به کوفه باز گشت و این خبر نگرانکننده در مدینه به گوش امام موسی بن جعفر (ع) رسید و امام را سخت ناراحت کرد. مدتی گذشت تا اینکه ماه حج فرا رسید و علی بن یقین در میان همراهان و مأموران محافظ، قبل از انجام حج، برای زیارت رسول خدا (ص) و دیدار با امام موسی بن جعفر (ع) وارد مدینه شد، اما وقتی خواست به حضور امام برسد، آن حضرت از پذیرفتن وی خودداری کرد. این عدم پذیرش ملاقات، برای وزیر هارون الرشید بسیار

سنگین بود و به همین جهت، وقتی روز بعد امام(ع) را در کوچه دید، لب به گلایه گشود و علت آن رفتار امام را جویا شد.

امام(ع) فرمود: علت این است، که به ابراهیم ساربان برادر مؤمن خود اجازه ملاقات نداده ای و او را آزرده خاطر ساخته ای. این را هم باید بدانی که به خاطر این گناه بزرگ، خداوند حج و سعی تو را هم نخواهد پذیرفت تا دلی را که شکسته ای به دست آوری و حقی را که تزییع نموده ای، جبران نمایی.

وزیر گفت: ای مولای من. این کار چگونه ممکن است؟ ابراهیم در کوفه به سر میبرد، اما من اکنون در مدینه ام؟ امام(ع) به وی دستور داد تا دور از چشم همراهان و غلامان، شبانه به قبرستان بقیع رود و بر شتری سوار گردد. او هم چنین کرد و با دعای آن حضرت و عنایت خداوند، به طوری معجزه‌گونه شبانه خود را در کوفه مقابل خانه ابراهیم ساربان دید.

وقتی نیمه شب، کوبه در خانه ابراهیم ساربان به صدا درآمد و علی خود را معرفی نمود، ابراهیم با تعجب از خود پرسید: این وقت شب چه حادثه‌ای رخ داده که وزیر به در خانه من آمده است؟ آنگاه در را باز کرد. علی بن

یقظین وارد شد و در برابر سؤال ابراهیم، از این وقت و این گونه آمدن، ماجرا را برایش بازگفت و از وی حلالیت طلبید.

ابراهیم پاسخ داد: «خدا تورا مورد بخشش خود قرار دهد. من هم از حق خود صرف نظر کردم».

اما علی بن یقظین، برای اینکه نفس مغرور و سرکشش را تأدیب نماید تا هم موجب آمرزش او گردد و هم دیگر اسیر باد نخوت قدرت نگردد، صورت روی زمین گذاشت تا ابراهیم؛ آن ساربان ژندهپوش، پایش را روی صورت او گذارد.

ابراهیم، در مرحله نخست زیر بار نمیرفت، اما با اصرار وزیر پا روی صورت او نهاد و در آن حال، علی بن یقظین، متواضعانه و ملتمسانه چنین نالید: خدایا، شاهد باش که من غرور خود را شکستم، حق کشی را جبران نمودم و بدین ترتیب از مستی قدرت رهایی یافتم. وی، پس از این ماجرا، به مدینه بازگشت تا با جلب رضایت امام موسی بن جعفر (ع) راهی (مکه و حج گردد. (بحار الانوار، جلد 48، صفحه 85)

علی بن یقظین، در 57 سالگی (سال 182 هجری و زمان گرفتاری امام  
موسی بن جعفر در زندان هارون) از دنیا رفت و «مدینه السلام» آرامگاه او  
شد. (حیاء الامام موسی بن جعفر) (ع) جلد 2، صفحه 291

## تذکر امام عسکری (ع) به احمد بن اسحاق

در زمان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام، اتفاق عجیبی افتاد و آن این بود که یکی از شیعیان سرشناس ایشان، به نام سید ابوالحسن بن حسن بن جعفر، شرابی نوشید. دوباره هم این کار را تکرار کرد. کار به جایی رسید که گاه او را، کف به لب آورده، گوشه‌ی کوی و برزن‌ها می‌دیدند. خبر کم‌کم داشت بین مردم، سر باز می‌کرد.

سید ابوالحسن، آدم کمی نبود. از مشایخ «قم» بود. همه او را می‌شناختند و همین باعث می‌شد که لغزش سنگین او، دهان به دهان پیچد. او، در عین وابستگی به شراب، روز به روز فقیرتر هم می‌شد تا این که روزی از سر عسرت، به سمت خانه وکیل امام عسکری علیه السلام رفت و دقّ الباب کرد.

وکیل امام عسکری علیه السلام، جناب احمد بن اسحاق، که خبرها به او رسیده بود؛ وقتی فهمید سید پشت در است، راهش نداد؛ و سید، غمین و افسرده، راه برگشت در پیش گرفت.

مدتی گذشت. وکیل حضرت، طبق عادت هر ساله، بعد از ایام حج، راه  
سامرا را در پیش گرفت تا خدمت امام علیه السلام، برسد و نامه‌ها و  
وجوهات را به خدمت حضرتش تسلیم کند.

بله، احمد بن اسحاق خدمت حضرت رسید و در کمال ناباوری، حضرت  
هم او را راه نداد.

احمد بن اسحاق، با تمام جلال شأنش پشت در خانه ی حضرت نشست  
و آن قدر حضرت را التماس کرد تا این که از طرف حضرت پیغام آمد:  
«داخل بیا»

احمد بن اسحاق، اشک چشمانش را پاک کرد و داخل دوید.

- یابن رسول الله! من از عاشقان کویت هستم. آیا از شیفته‌ات، خطائی سر

زده است که این خسته‌ی راه را، این گونه عقوبت می کنی؟

- بله یا احمد. یادت هست آن روز، آن شیعه‌ی مسکین را در خانه ات راه

ندادی؟

- یابن رسول الله! من جانم را فدای اولاد رسول می‌کنم. ولی به خدا قسم، سید ابوالحسن را به خاطر شرب خمر، از در خانه‌ی خود راندم.

- او فرزند رسول خدا بود. چرا حرمت نگاه نداشتی؟

- یابن رسول الله! به خدا، خبر کف‌های دهانش همه جا رسید! مگر جدّتان رسول الله صلی الله علیه و آله نفرمودند: «شفاعت من، به شارب خمر نمی‌رسد.» مگر جدّتان امام صادق علیه‌السلام، فرمود: «شراب ام الخبائث است. با شراب‌خوار دوستی نکنید، به او زن ندهید، او را عیادت... نکنید، تشییع نکنید»

- پسر اسحاق! و الله همه این روایات، از اجداد من رسیده است! اما چه کنم که سید ابوالحسن، به ما منتسب است. چاره‌ای نیست. او شیعه‌ی ماست. تو حق نداشتی او را از خود برانی

من مدت‌ها به این روایت فکر می‌کردم... درست است که آن سید خاطی، فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله بود ولی «شیعه» هم بود. و به

نظر من «شیعه بودن» او از «سید بودن»ش مهم تر بود. زیرا بنی عباس  
زمان امام عسکری علیه السلام هم سید بودند ولی امام، هرگز چنین  
ارزشی برای آنها قائل نبود.

در واقع، شیعه بودن او در کنار انتسابش به رسول خدا صلی الله علیه و  
آله، باعث شد حضرت از گناه سنگین «شرب خمر» او صرف نظر کند!  
برای این که او بماند. برای این که او عوض شود و برای این که او بر گردد.  
اگر امیدی به بازگشت باشد، باید با گناه کار ملاطفت کرد. باید! و آلا  
پشت در خانه‌ی امام می مانی

آه که چقدر وظیفه سنگین است

خلاصه، وکیل امام به قم بازگشت. همه به دیدن او آمدند. در میان مردم،  
سید ابوالحسن هم با سری شرمسار و اندوهگین و شاید از شدت نیاز، به  
خوان کرم احمد بن اسحاق وارد شد. جناب احمد هم تا او را دید،  
برخواست و به استقبالش دوید و او را در صدر مجلس نشانید

سید در عین ناباوری، علت را پرسید و آن قدر اصرار کرد تا وکیل امام، ماجرا را گفت. شنیدن ماجرا همانا و توبه و اشک و بازگشت سید ابوالحسن همان

به منزل برگشت و تمام جام‌ها و قدها را شکست و بعد از آن، همیشه او را گوشه‌ی مسجدی، معتکف می‌دیدند. بعد از وفات هم، افتخار همسایگی بانوی دو عالم، حضرت فاطمه معصومه علیهاالسلام نصیبش شد.

آه که چقدر وظیفه سنگین است

## تذکر امام زمان (ع) به حق شناس

ایه الله حق شناس جایی مهمان بودند. انجا افرادی علیه امام خمینی صحبت کردند و ایه الله حق شناس از امام دفاع کردند . ظهر با انها نهار خوردند و به خانه برگشتند. وقتی خوابیدند در خواب امام زمان (ع) علیه السلام به ایشان تذکر دادند چرا در انجا ماندی و با انها نهار خوردی؟

**تذکر امام زمان به نجفی مرعشی اجازه نداری هر جایی مهمانی بری..**

ایه الله مرعشی نجفی شبی جایی مهمان بودند. وقتی خانه برگشتند و به خواب رفتند در خواب امام زمان(ع) را دیدند که حضرت فرمودند چرا فلان جا مهمانی رفتی و غذا خوردی؟ اجازه نداری سر هر سفره ای

**بنشین!**

## تذکر امام زمان (ع) به شیخ مفید....

یک بار شیخ مفید فتوایی را به طور غیر عمد به اشتباه جواب داد<sup>۲</sup> و امام زمان(عج) با پیغامی آن را اصلاح کرد، پس از مدتی شیخ آگاه شد و در پی آن از دادن فتوا منصرف گردید و تصمیم گرفت دیگر فتوا ندهد

ولی نامه

ای از سوی امام زمان(عج) رسید که در آن خطاب به شیخ نوشته بود:

**"بر شماست که فتوا بدهید و بر ماست شما را استوار کرده و نگذاریم در**

**خطا بیفتید."**

---

شخصی از روستایی به خدمت شیخ مفید رسید و سوالی در مورد زنی که فوت کرده بود و جنین زنده در<sup>۲</sup> شکمش داشت، پرسید.  
شیخ مفید در ابتدا فتوا دادند که زن را با جنین دفن کنند.

## تذکر امام زمان(ع) به سید ابوالحسن اصفهانی...

شبی در صحن طلای امیرالمومنین(ع) در نجف هنگام نماز پسر طلبه ایه الله سید ابوالحسن اصفهانی را کشتند..ایشان بعد از این مصیبت تصمیم گرفتند دیگر فتوا ندهند و مردم را به حضور نپذیرند..

اما از طرف امام زمان(ع) برای ایشان نامه ای آمد: از ناحیه مقدسه ارواحنا فداه توقیعی صادر گردید بوسیله مرحوم عالم عامل متقی جناب آقای شیخ محمد کوفی رضوان الله علیه از برای سید الطائفه استاد الفقها و المجتهدین آیه الله فی العالم مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی  
قدس سره به این مضمون:

**إِجْلَسْ فِي الدَّهْلِيْزِ، وَاقْضِ حَوَائِجَ النَّاسِ وَنَحْنُ نَنْصُرُكَ.** یعنی محل نشستنت را دهلیز خانه انتخاب کن و حاجتهای مردم را بر آور؛ ما یاری ات میکنیم.» و ایشان هم امثال امر کردند و مجدداً به کارهای مرجعیت شیعه پرداختند

## ندای غیبی گفت راه را گم کرده است!

آیت الله العظمی بروجردی زمانی که ساکن بروجرد بودند روزی کتاب مثنوی را باز کردند و شروع کردند به خواندن مثنوی ، ناگهان از سمت چپ ایشان ( نمی دانم شاید از سمت راست ) ندایی به گوش ایشان رسید که می گفت « راه را گم کرده است » آقای بروجردی پس از شنیدن این ندا کتاب مثنوی را می بندد و کنار می گذارد و دیگر سراغ آن نمی رود .

این داستان را آیت الله العظمی صافی بدون واسطه از آیت الله العظمی بروجردی نقل کردند

## تذکر به نخودکی بخاطر قضا شدن نماز صبح

مرحوم حاج شیخ حسنعلی اصفهانی معروف به شیخ نخودکی در وصیت خود به فرزندش می گوید

اگر آدمی چهل روز به ریاضت و عبادت بپردازد، ولی یک بار نماز صبح از او فوت شود، نتیجه آن چهل روز عبادت بی ارزش و هباء منثورا خواهد شد.

فرزندم! بدان که در تمام عمرم تنها یک بار نماز صبحم قضا شد. پسر بچه ای داشتم که شب آن روز فوت شد. سحرگاه در عالم رویا به من گفتند که این مصیبت به علت فوت آن نماز صبح به تو وارد آمد.

اکنون اگر یک شب، نماز شبی از من فوت شود، صبح آن شب، انتظار بلایی را می کشم که به من نازل شود.

## تذکر به سید علی قاضی بخاطر توکل به مخلوق

مرحوم قاضی (ره) خود فرمودند: این فقر من از همان شوخی است که روزی در بازار با آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی کردم و به او گفتم آینده مرجعیت تامّ از آن شماست در آن موقع ما را فراموش مکن و هنوز دارم کتک همان حرف را می خورم. مرحوم اصفهانی می گوید هر وقت می آیم به ایشان چیزی بدهم یادم می رود...

تذکر ایه الله جوادی املی به شخصی که معتاد به بازی مار بود!

اقایی می گفت مدتی بود که به بازی مار در گوشی نوکیای قدیمی معتاد

شده بودم و از شب تا صبح بازی مار می کردم!

یکبار که خوابم برده بود ایه الله جوادی املی را در خواب دیدم که به من

تشری زد!

وقتی از خواب بیدار شدم دیگر سراغ آن بازی نرفتم و اعتیادم برطرف

شد...

اری علمای شیعه وارثان پیامبران هستند....